حکایت آفتاب و گل

تجار، راضیه

براهنی، رضا

سرشار، محمد رضا

چندی پیش رضا براهنی اقدان مبه انجام مصاحبه‏ای با خبرگزاری رویتر کرد،که خبرگزاری ایسنا نیز در ارتباط با آن،مصاحبه‏ای‏ را با دو تن از نویسندگان کشور انجام داد.پرسشهای ایسنا در این باره به این قرار بود:

1.برای پیدا کردن ریشه‏های تروریسم،آیا می‏توان بارزترین نمودهای آن را مثل فیلمهای هالیوود که ترویج‏کنندهء خشونت‏ هستند و راههای مختلف ترور را نمایش می‏دهند نادیده گرفت و روی اسطوره‏ها و افسانه‏های شرقی دست گذاشت و آنها را و محمل پرورش اسامه بن‏لادن دانست؟

2.طبق اظهارات براهنی،این اعتقاد عمومی وجود دارد که در یک حکومت تئوکراسی امکان خلق آثار بزرگ و برجسته وجود ندارد؛نظر شما در این باره چیست؟

3.ربط دادن وقایع یازدهم سپتامبر و اسامه بن‏لادن به ادبیات و افسانه‏های شرقی تا چه حد می‏تواند طبق استدلال و منطق‏ باشد؟

4.به عقیده شما چرا یک نویسنده و شاعر ایرانی دربارهء ادبیات شرق به این نتیجه رسیده است؟او که خود برخاسته از این‏ فرهنگ است،چگونه می‏تواندت این گونه در مورد ادبیات شرق قضاوت کند،تا جایی که آن را به«خون زهرآلود»تشبیه کند؟

رضا براهنی-منتقد ادبی ایرانی مقیم کانادا،در نیمهء اول تیرماه در گفت و گویی با خبرگزاری رویتر گفت:یک اسامه‏بن‏لادن افسانه‏ای،سالها در لایه‏های پنهان ادبیات عربی،فارسی،اردو و ترکی‏ پنهان بوده است و مدتها قبل از ظهور چنین آدمی، وجود وی توسط داستان‏نویسات تصویر شده بود. طبق ادعا و استدلالهای که براهنی در این گفت و گو ارایه داد،اگر قسمتهای بیشتری از موضوعات‏ موجود در ادبیات خاورمیانه-که تا حدود زیادی‏ برای بقیه دنیا ناشناخته است-به زبان انگلیسی‏ ترجمه می‏شد،می‏توانست زنگ خطری برای‏ وقایع 11 سپتامبر آمریکا باشد.

وی افزود:تعداد زیادی از نویسندگان منطقه می‏دانند که اسامه‏بن‏لادن کیست و چه شرایطی سیاسی، اجتماعی،ذهنی و روحی منجر به ظهور چنین‏ پدیده‏ای شده است.

او همچنین با اشاره به تمثیل«گرگ اجنبی‏کش» یک تصویر ذهنی از ادبیات ایران ارایه داد که بر پایه آن می‏توان ظهور بن‏لادن را پیش‏بینی کرد. براهنی اظهار داشت:نویسندگان منطقه،مدتها قبل از ظهور بن لادن،شخصیت وی را تصویر کرده بودند.در یک داستان افسانه‏ای که بیست سال‏ پیش نوشته شده و بعدها به‏عنوان اپیزود آغازین‏ یک رمان بلند مورد استفاده قرار گرفته است با یک‏ «گرگ اجنبی‏کش»مواجهیم که در اوایل قرن‏ گذشته،ابتدا یک سرباز انگلیسی،سپس یک سرباز روسی و بعد از آن،یک گروهبان آمریکایی را می‏کشد.در واقع،هرگاه دفاع در برابر تهاجم خارجی‏ برای مردم امکانپذیر نبود،مسؤولیت دفاع به‏ شریرترین نمودش-که در این حالت گرگ است‏ -ارجاع داده می‏شد.

این منتقد گفت:فرد خارجی از سرزمین رانده‏ می‏شد و گرگ حقانیتی به دست می‏آورد که در شرایط عادی متصور نبود.به طور کلی،مردمی‏ که خوشنت‏بارترین راه را برای برخورد با خارجیها پیش می‏گرفتند،قدرت را به دست می‏آوردند. براهنی این چنین بیان کرد که«قصه»در مقایسه‏ با هر شبکه جاسوسی می‏تواند تصویر درست‏تری‏ از یک مکان به دست دهد.و افزود:چشم سوم‏ نویسنده،اغلب،وقایع تاریخی را قبل از وقوعشان‏ پیش‏بینی می‏کند.«محاکمه»کافکا دو دهه قبل‏ از استقرار اردوگاههای نازیها و نود سال قبل از قتلهای زنجیره‏ای در ایران نوشته شده است. وی همچنین با اشاره به این مطلب که تصورهای‏ غلطی،ادبیات ایران و خاورمیانه را برای غرب، ناشناس باقی می‏گذارد،گفت:بنا به دلایلی،ذهن‏ دموکراتیک غربی همعقیده‏اند که ادبیات معاصر ایران، ادبیات معتبری نیست.

براهنی با ابراز نارضایتی از این برداشت گفت:تنها یک خوانش هوشمندانه از فرهنگ و ادبیات‏ خاورمیانه می‏تواند تا حدودی این وضعیت را بهبود بخشد و شناخت و امید را جایگزین کینه و سوءنیت‏ کند.

به بهانه این ادعاهای رضا براهنی،خبرنگار بخش‏ ادبی گروه فرنگی-هنری خبرگزاری دانشجویان‏ ایران(ایسنا)به محمدرضا سرشار و راضیه تجار به گفت‏وگو نشست.

محمدرضا سرشار،نویسنده و عضو هیأت منصفه‏ دادگاه ویژه جرایم مطبوعات،گفت:هر کس‏ کمترین مطالعه‏ای در فرنگ عامه و متون کهن‏ ادبی شرق داشته باشد،می‏داند که جریان غالب‏ حاکم بر این آثار و جوهره آنها،ارزشهای عالی‏ انسانی و اخلاقی است.و از این نظر،حتی نسبت‏ به ادبیات عامیانه و کهن مغرب‏زمین نیز به مراتب، انسانی‏تر و ملایمتر است؛چه رسد به فیلمهای‏ معاصر غربی و آمریکایی،که به اقرار خود جامعه‏شناسان،روان‏شناسان و علمای تعلیم و تربیت آن دیار،سرچشمه بسیاری از بدآموزی‏ها و ناهنجاریهای اجتماعی و اخلاقی فعلی کودکان و نوجوانان و مردم آن سرزمینها است.هرچند در همین آثار،هرگز تجاوز دشمن به وطن و تسلیم‏ زبوبانه در برابر آن،توصیه و تأیید نشده است. سرشار در ادامه گفت:اما در وهلهء اول باید بگویم‏ که براهنی و همپالکیهای او،آن شأن و رتبه ادبی‏ و فرهنگی را ندارند که لازم بیاید به هر رطب و یابسی که به هم می‏بافند،در سطح وسیعی رسانه‏ای‏ گروهی همچون ایسنا پرداخته شود.به خصوص‏ براهنی،از همان دههء چهل که با مجلهء جنجالی‏ «فردوسی»شروع به مطرح کردن خود کرد،بنای‏ کارش بر کسب شهرت از طریق جنجال‏آفرینی و اهانت به این و آن و پیچیدن به پر و پای دیگران‏ بود؛و در این راه،یک حربه‏اش بددهنی بود.پس‏ از آن نیز هرگز از این شیوهء ناپسند دست نکشید، و پیوسته می‏کوشید با هوچیگری و ایجاد دعوای‏ زرگری با این و آن،خودش را مطرح کند،تا مبادا از یادها برود.با این ترتیب،یقین بدانید که این‏ آخرین اظهاراتش هم،چیزی دقیقا در همین‏ راستاست.بنابراین،بهترین را ناکام گذاردن او در این مورد،در واقع نه پاسخ‏گویی به وی و رد اتهاماتش‏ ست،بلکه به عکس،آنچه او را ناامید و عصبانی‏ می‏کند،بی‏توجهی به اظهارات او است.البته در این مسیر،انگیزهء خوش‏رقصی برای اربابان‏ آمریکایی و انگلیسی و طرح خود در مجامع آن‏ کشورها توسط او را هم،نباید ندیده گرفت. اما از اینها که بگذریم،با مطالعه بیانات او،من آن‏ استنباطی را که شما در این مورد کرده‏اید،نکردم. هر چند بیش از این،براهنی،در واقعه 20 شهریور نیویورک،با ارسال نامه‏ای چاپلوسانه-با عنوان‏ رئیس انجمن قلم کانادا-برای سران و مردم‏ آمریکا،همگام با صهیونیسم جهانی و دار و دسته‏ بوش‏پسر،جهان اسلام را محکوم کرده،و در این‏ راه،عمق وابستگی و سرسپردگی‏اش به این جریانها، و بریدگی کامل خود از کشور و مردمش را نشان‏ داد.

به عبارت دیگر،براهنی در این مصاحبه،با مغتنم‏ شمردن فرصت،اولا به غربیها مواضع کاملا متفاوت‏ خود دربارهء غرب-به خصوص آمریکا و انگلیس‏ -در دههء شصت هجری شمسی،را به گونه‏ای‏ دیگر نشان داده است.در ثانی،کوشیده است آنان‏ را به ترجمه یکی از رمانهای حجیم اما بسیار ضعیف خود تحریض و تشویق کند،و در واقع از این نمد،برای خود کلاهی بدوزد.ضمن آنکه‏ افاضات خبرنگاری رویتر درباره او نیز،اغلب کذب یا مغشوش و آشفته است.که اگر سایر اظهارات‏ آنان نیز بر همین سیاق باشد،وای بر مخاطبان‏ بیچاره‏ای که ار طریق این رسانه می‏خواهند کسب‏ خبر و اطلاع کنند و در جریان مسائل جهان قرار بگیرند!

واقعیت این است که اظهارات براهنی در این‏ مصاحبه،نه در مورد ادبیات عامیانه و حتی کهن، که در مورد داستانهای خلاقه معاصر،و به طور خاص،رمانی از خود اوست که در اواخر دههء شصت‏ در ایران به چاپ رسید و من نیز نقدی تفضیلی- به صورت کتابی مستقل-بر آن نوشتم و منتشر کردم.

در آن داستان،در دامنه کوه سبلان،گرگی مشهور به«گرگ اجنبی‏کش»هست که تنها با اجنبیهای‏ جهان سرمایه‏داری-نه کمونیست و سوسیالیست- کار دارد،و به اهالی محل حمله نمی‏کند.این‏ حیوان که نماد یک تفکر ناسیونال-سوسیالیسیت‏ است،چشم خود را بر جنایتهای متجاوزان اتحاد جماهیر سوسیالیستی می‏بندد و در زمان تجاوز وحشیانه و تحقیرآمیز آنان را به خاک کشورمان در دوران جنگ‏جهانی دوم با آنان کاری ندارد،اما به‏ یک سرباز روسیه‏تزاری،ک سرباز انگلیسی و یک گروهبان آمریکایی‏ حمله می‏کند و آنان را از پا درآورده‏ است.

یک پیرمرد روستایی بومی دربارهء این گرگ می‏گوید:«وقتی که ما بیچاره می‏شویم،کاری از هیچکداممان ساخته نیست،رگ‏ غیرت‏[گرگ‏]اجنبی‏کش‏ می‏جنبد.»(ص 44 رمان) براهنی که تا زمانی که مارکسیستها در ایران آزادند که هر کار که دلشان‏ می‏خواهد بکنند و هر آتشی که‏ می‏خواهند بیفروزند و کسی‏ معترض آنان نشود،و در ضمن، امیدی هم به داده شدن نقشی در عرصه سیاسی کشور به آنان و ایدئولوژی‏شان‏ می‏رود،انقلاب و مملکت را،خطری تهدید نمی‏کند. گرگ اجنبی‏کش تنها زمانی از مأمن خود در کوه‏ سبلان پایین می‏آید،که این طور نباشد.آنگاه او می‏آید تا یک تنه،همهء ضعفها و زبونیها و شکستهای‏ ملی را جبران کند.

اما اینکه چه شده براهنی بعد از گذشت سیزده- چهارده سال،ناگهان اینقدر در مواضعش چرخش‏ حاصل شده که چنین تفسیری متفاوتی را از اثر خودش ارائه می‏دهد و در ضمن این خصیصه این‏ رمان را به کلیه یا بسیاری از آثار نویسندگان مشرق‏ زمین و خاصه«منطقه»-لابد خاورمیانه-نسبت‏ می‏دهد،ناشی از دو خصیصه شخصیتی و درونی‏ خود اوست:نخست اینکه در کل،براهنی همیشه‏ طبع متلوّنی داشته و در واقع به اقتضای فضا و جوّ سیاسی روز،رنگ عوض می‏کرده است.دیگر آنکه‏ او هرگز نتوانسته خود را از مرحله رشد روانی«خود مرکزگرایی»-که در افراد سالم مربوط به تا حدود پنج سالگی است-برهاند و به مراحل بالاتر بکشاند.

نگاهی به نوشته‏ها،مصاحبه‏ها و موضع‏گیری‏های‏ او از اواسط دههء چهل به این سو،به روشنی این‏ دو خصیصه‏اش را آشکار می‏کند:او کار خود را با مجلهء فردوسی،که در رأس آن یکی از قلم به‏ مزدهای رژیم پهلوی قرار داشت و به قصد دادن‏ رونقی کاذب به عرصهء سوت و کور و خفقان‏زدهء ادبیات کشور در آن زمان تأسیس شده بود،آغاز کرد،و با مطالب جنجالی‏اش،کاملا در خدمت‏ تحقق این هدف رژیم قرار گرفت.در این دروان، اصلی‏ترین انگیزه او،در مطرح کردن خود به هر قیمت ممکن بود؛که کاملا به این هدف رسید. سپس به جرگه چپهای تروتسکیست،که در آن‏ زمان به«چپ آمریکایی»معروف بودند،پیوست، و پس از مدت کوتاهی که زندانی بود،در زندان- به اقرار خودش-کاملا واداد و آزاد شد.سپس به‏ قبله‏گاهش،آمریکا،رفت و تا پس از پیروزی انقلاب‏ اسلامی در آنجا بود.آنجا هم از هیچ تلاشی-حتی‏ مصاحبه با مجلهء منحرفان جنسی«پلی‏بوی»- برای مطرح ساختن خود،کوتاهی نکرد. بعد از انقلاب به ایران آمد،و در آن اوضاع آشفته، همراه با فردی به نام بابک زهرایی،اقدام به تأسیس‏ حزب سوسیالیست کارگران-به شکل غیرقانونی‏ -کرد.در همین ارتباط و به این خیال که از آن‏ خوان گسترده بهره‏ای برگیرد،شروع به تحریک‏ اقلیتهای قومی و زبانی کشور،به خصوص مردم‏ شریف آذربایجان کرد.که به سبب این اقدامهای‏ مخالف قانون اساسی و مغایر وحدت و استقلال‏ ملی،دستگیر و حدود سه ماه زندانی شد.اما همین‏ امر را هم-که شاید عامدا و عالما خود را در آن‏ انداخته بود-به دستاویزی برای مطرح ساختن‏ خود در عرصه سیاسی،به قصد بهره‏برداری‏های‏ آتی کرد.اما چیزی نگذشت ه به اقتضای جوّ ضد آمریکایی-انگلیسی حاکم بر کشور،ناگاه در سال‏ 1367 در رمان مورد اشاره،موضع تند ضد آمریکایی‏ -انگلیسی گرفت،و به تبلیغ نوعی ناسیونال- سوسیالیسم شووینیستی،به ویژه برای منطقه‏ آذربایجان پرداخت.تا آنکه در سال 1377،ظاهره‏ بیشتر به دلایل شخصی و خانوادگی،به کانادا رفت‏ و ساکن آنجا شد.حادثه بیستم شهریور 1380 نیویورک بهانه‏ای به دست او داد تا به اقتضای‏ شرایط جدید سیاسی حاکم بر جهان غرب و با استفاده از بی‏اطلاعی مردم آن خطه از دقایق‏ سوابقش،این گونه،هم به تحریف مواضع گذشته‏ خود بپردازد و هم از طریق،برای اربابان‏ آمریکایی و انگلیسی‏اش خودشیرینی کند. اما لطیفهء دیگر روزگار این است که در همین رمانی‏ که به آن اشاره کردم،براهنی،خود،مترجمی ایرانی‏ را مطرح می‏کند که با پشت‏پا زدن به علقه‏ها و تعهدات ملی خود را به آمریکا رفته و ساکن آنجا شده‏ و به زبان منافع ملی کشورش،به خدمت اجنبیهای‏ آمریکایی درآمده است.اما گویا همان گرگ‏ اجنبی‏کش،از راه دور،به حساب او نیز می‏رسد،و سزای خیانتش را کف دستش می‏گذارد:مترجم‏ وطن‏فروش،به سرطان مبتلا می‏شود،و در معرض‏ مرگ قرار می‏گیرد.در این حال از پزشکش‏ می‏پرسد:سرطان من چه نوع سرطانی است؟ «گفت:شنیدی که گرگ چطور طعمه‏اش را از هم‏ می‏درد؟گفتم:نه.گفت:پوزه‏اش را فرو می‏کند تو شکمش و پیش می‏رود.

شاید سرطان من همان گرگ اجنبی‏کش شما باشد که از این ور دنیا سردرآورده!»(ص 1268رمان) حال ظاهرا خود براهنی تبدیل به مصداق آن مترجم‏ داستانش شده است؛و باید منتظر شد که کی،گرگ‏ اجنبی‏کش و خائن‏کش داستانش،به سراغ او نیز می‏رود!

نمود بارز ماندن براهنی در مرحلهء «خود مرکزگرایی»هم،آشکارا در این‏ مصاحبه او با رویتر پیداست.چون با اشاره به این رمانش،موضوعی را که‏ خود به طور خاص در داستان مذکور مطرح کرده(گرگ اجنبی‏کش)،حال‏ ضمن تفسیری دیگرگون از آن،به آثار بسیاری از نویسندگان مشرق‏زمین و منطقه نسبت داده،و از غربیان خواهان‏ «خوانش هوشمندانه»این آثار-در واقع‏ اثر خودش-شده است.(قضیه،مانند داستان آن مورچه‏ای است که آبی‏ اندک در لانه کوچکش افتاد،و فریاد برآورد:دنیا را آب برد!)

راضیه تجار-نویسنده و روزنامه‏نگار- در این باره به خبرنگار ایسنا گفت:در غرب،از کارتونها گرفته تا ادبیات‏ بزرگسالشان،سرشار از شخصیتهای تلخ،سیاه و منفور است.آیا شخصیت بن لادن یا امثال آن‏ نمی‏تواند برگرفته از همان ابعاد روحی و وحشتناکی‏ باشد که در ادبیات غرب وجود دارد؟این امر چرا به‏ ادبیات ما منتسب می‏شود؟

وی افزود،ما در ادبیاتمان،هم از نور و روشنایی‏ می‏گوییم،هم از تاریکی،اما همیشه غلبه نور بر روشنایی را شاهدیم.

این نویسنده عضو انجمن قلم ایران گفت:کسی‏ که بخواهد ادبیات غنی ایران را زیر سؤال ببرد،در حقیقت،وجود خود را افشا کرده است.گمان کنم‏ ایشان(رضا براهنی)اشتباه می‏فرمایند:چرا که‏ نویسندگان ایرانی خوب می‏نویسند؛اما ایشان کنار گود هستند و صحبتهایشان خیلی هم علمی نیست. تجار،همچنین ربط دادن وقایع 11 سپتامبر آمریکا را به ادبیات شرق،حاصل یک ذهن بیمار دانست‏ و گفت:براهنی نه مورد تأیید روشنفکران ایرانی‏ است و نه مورد تأیید اهل اندیشه و فرهیختگان؛ پس حرفهایش خیلی هم نمی‏تواند قابل اطمینان‏ باشد.ضمن اینکه با یک مشت گل نمی‏توان‏ آفتاب را پوشاند.